

بازدید شد  
۱۳۸۲

احمدانی  
پیشینہ مؤلف  
۱۳، ۱۱، ۷۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

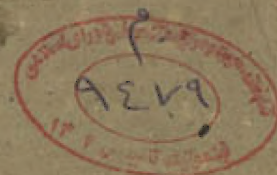
کتاب فرهنگ مردم روزه

مؤلف: میرزا حسن نوری

موضوع: روزه

شماره ثبت کتاب: ۱۲۴۴۰

شماره قفسه: ۹۰۶۷۹



خطی - فهرست شده -  
۹۴۷۹  
۸۱۲۴



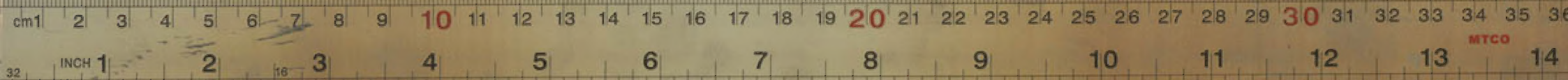
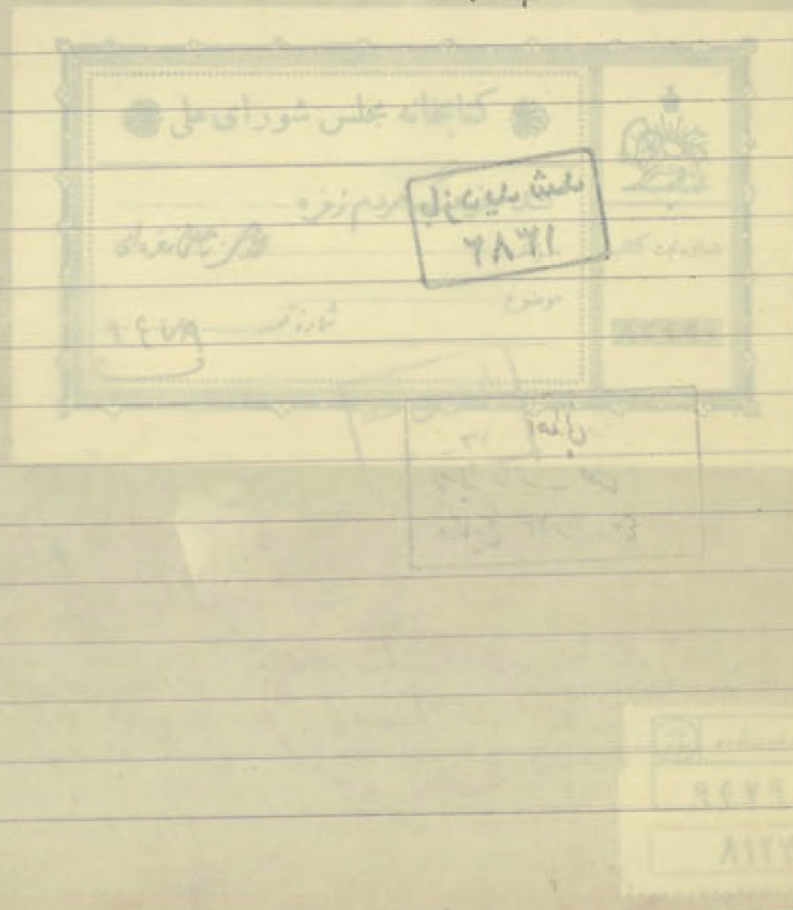


نوشته: قدس رحمتی تهرانی  
تذکره (به زبانه) - کتب  
تکلیف: مهر ۱۳۴۷ = رجب ۱۳۸۸

چون از حیث این جی امندان خارج شوم ترتیب به: خورمالان، لارخانه، آق امندان - گورستان.  
گلون آباد، گلزی، می رسم، رگبری از راه اصح که از طریق کوهپایه و این به نزد میرد جدی گویم

- ۱- خورمالان: نام شهری بزرگی است در شرق امندان که با گسترش شهر کم کم دارد و ای از امندان میرد
- ۲- گورستان «گورستان» = جوت نام قریبی است از بخش قهاب که به روایت «لقد لا اله الا الله» و کلمت فاضل گویم
- سید محمد حسین خاوری از شهرت به آراد در گذشته بیش از امروز در وقت گذشته
- ۳- گلون آباد (گل لوان آب از) = گلناباد در واقع و در لایح و در لایح به قصبه امندان نام آن را
- شبهه ایم و در یاد اگر کن و کلمت محروبه و غیر محروبه موجود در آن به نام آن عمر است
- ۴- گلزی (سبز زی) = سبزی نام جزیره قبا به معنی در گزاه خود من رفتن از آنجا به سبزی و سبزی
- از امندان به سبزی و مشکان - نایین رفتن ... از کتب حدود ... از کتب حدود ... از کتب حدود ...
- از کتب و داده های امندان در آن وجهه خاوری هم (تقریباً) به این کوه و در این امندان - نزد
- ساقی در قمرخانه استراحت می کنند و غذا و چای می خورند

فرهنگ مردم ناز





از راه دیگری که نسبت شمال میبرد پیش میرویم - چون دوازده کیلومتر زینم به - باقر آباد - می رسم باقر آباد در دهانه ای  
گرفته (آباد) بود از آنون غراب دورانه است رشته چاه ها باقر آباد که بر یک چندین متر طایف دارد  
یعنی است و در غراب که چاه ها عمیق و نیم عمیق هر مود که صاف نیست با معنی و خارج زله چفت تانی در  
باز دوازده کیلومتر پیش میرویم در سمت راست چاه به - آب انبار - می رسم این آب انبار در مردان  
خیز در اعلا گرفته رفته بود در کاروان پیاده دوازده بر آب در تر و تر است که کله اندک اندک چون حمله می کشی  
شد اگر آن شوق و ذوق قدیم آراغند که آنرا تعمیر و لایق کنند فقط یک کیلومتر در فصل زمستان که آب زفر  
احتیاجی نیست به آن می ریزند و آب انبار را پر می کنند  
بعد از آن قبه در قریب شهر چون نه (۹) کیلومتر راه برویم در سمت چپ آب انبار لغزیده (لغز رستی) است  
می رسم لغزیده در ویش مردان زفر مرزا گلارا (مرزا زنگنه) یعنی: مرزا پیر  
استیلا آب انبار لغزیده ۲۵ - ۳۰ کیلومتر نیست و در آن نقطه قنات مخرب و پاشیده ای بود و حالا  
قیب بیت (۲۰) خانه با مرز زراعت مشتمل اند و در این بیت کم آب (طایفه) و قنات و خانه ها  
رفته شد و دست کار گرفته شد و زارعی زراعت کشیدند و قنات اند که در کار  
و خرم رنده - رشته کوه های گیسو می رسم عباس گله (عباس گله) لغزیده آب انبار  
جای حاضر که دارد در دهانه درین جای از کوه آراغندی به وصل آمدی و جوی از آن می رود

(بزرگه) می رسم - صدان وسط آباد را می بینیم -  
مسجد جامع آب انبار و جوی از آن: مسجد بزرگ (میدان زین جی) در سال هجری ۷۹۰  
حال که بزرگ تیرگی از مردم از انبیا مناره می رفته رفته شده و در روی در مسجد عیادت  
(سنة تسعين و سبعاً) می خوانم و پنج متر چوب هجری و دوازده (۷۹۱) و این بیت  
(عمران الله تالی در سنه احدى و تسعين و سبعاً) حک شده که کلاه خوان می شود  
چون وقت کنم می رسم باغ مسجد بنده مسجد باقر در و شکوفی است و نسبت آن حال مسجد بر خلاف سایر مسجد  
در زیر آب مسجد و زراعت بند کشته شده - در شمال و جنوب مسجد جامع دو مسجد دیگر باقی است که در  
- مسجد تخته می رسم این ۲۰۰۰ ارزش زارعی و پاشی دارند اما در وقت ظاهر رفته شده و یکی که در  
زراعت نهی است شک نباشد و در آنکه - مسجد جامع - می رود چون این دو فصل سال است  
آورد مسجد آن جوی دوم (حوض) را در حیطه مسجد اولی و (تخته) دارد گفت مسجد دومی باقی مانده  
- تکه (چینه) آید که بدست آید حدود یکصد و پانصد (۱۵۰) متر رفته شده و پنج متر آنرا به مسجد حوض زدیم  
بانی در کس میزند مسجد آمدی که جوی از آن می ریزد بالا (بزرگه) آب انبار (بیت)  
دارم چندین ایوان است و در آنجا ایوان که در میان و کنار آن می نشیند و باطله می باشد (مکان)



و بنام دریا (تولی) دریا است و دریا در کتب قدسی دانسته و منقول نمی باشد  
 اگر در فصل بعد در کتاب دیگر که آمد در برهه بزرگ مردم آید (چون آدم را آنگاه که)  
 اگر از یک کوه در آید بر سر می و در تسمیه (زفر) را پریم و در جواب بگوید: وای ساقی خانه! به!؟  
 بعد از آنکه تامل افکند (نقزات الدرع) در هر سات است و چون توضیح بفرماید بگوید: افکند زفر  
 یعنی چشمه آب  
 آ، اگر به زهر (کلفت) مراجعه کنیم می بینیم معنی کلفت مان - زهریان - دانه دانه - خفان آور  
 و در اینجا می بینیم و چون به وقت جلوه و غیب (نقزات الدرع) در هر سات می بینیم و چون  
 وقت کنیم چشمه آب ام چندان ناب نیست و نیز به افکند اگر زفر عرب باشد  
 در است است اگر فارسی باشد بر سر صوم نیت نقزات الدرع عرب است و می بینیم که ماری باشد  
 بنام در کوه از آبدی کردن سیمین و در جواب می بینیم: اوراز - یونین - زرشک - یک کله  
 مسجد کوچه نیکو - مسجد حاج ابو - مسجد زبیر ... است

۱- تولی: یعنی دریا، در کتاب دیگر که آمد در برهه بزرگ مردم آید (چون آدم را آنگاه که)  
 در آن را هم می بینیم و معنی کلفت مان - زهریان - دانه دانه - خفان آور  
 ۲- آج: معنی عمن کردن ۴ برآید و در این بومیه جالبه حدیث است می بینیم: چون آدم را آنگاه که

در کتاب عمومی هر مثنی خارج هر چند عملی هر دو طبعه و نیز (الاق) می باشد که در ادب و لغت و معانی  
 چهار طاقی است. در کتاب است در بر حین یعنی و در در این چهار طاقی را برای  
 آراست. ادبی خود ساخته و خدا نمی آید در (چهار طاق) مذکور برش باشد و من حبیب بامداد  
 در است در خارج آید که گفته شد و در مثنی کردن و بر سر کتب (صالح بر حین) که در لغت و در حین  
 ظالم و معنی نیست داشته در آراست. مذکور مثنی کردن و نیز بر ادب است که شاعران و ادیبان  
 که به بر پادشاهان هندستان و در این خانه (بر حین - بر حین) نسبت داشته رفته و پول در دست  
 و در جمع کیم و پول و نوشته رفته از هند فرست که این پول عبارت است از (بر حین)  
 ساخته اند و اکنون که در میان است این با بر حین (معد بر حین فعلی)  
 با استیلام است و نیز به پیش و کم زحمتی موجود است  
 و نیز به معنی از اهل معتبرانه معد بر حین خانه مثنی بر حین به و برج و در آن و استیلام آن بنام در حین  
 در ادب و در هر دو از بر حینی به خارج آید در است که در صورت اضطراب آن از راه و نیز زنی از داخل آن  
 به چهره و در خارج که در خارج است ۱۰ اکنون که ای که در از راه و نیز زنی است



آ. - یحیی در ذریعہ محمد اقصی است و زینہ و مردان چون بر این دو محل رسند تا تکمیل نمایند و شب از جبهہ ایشان بپایند  
چراغ روشن کنند - کسی از آنها در (کوچہ) (محلہ: مرزاچہ) و گوی (پیش سوی) در محلہ نشاند است  
ولی نام طلب طاعت کرده و بخت داده که در آنجا دفن شد. معلوم نیست.

در نزدیکی مرند (باغکلی) رترو (نظر کوچک) است. در نزدیکی مرند (باغکلی) رترو (نظر کوچک) است.  
درین راه (رترو - خیابان) سنگ و زنی (سنگ و زنی) است. در شرف کوی که ۲ لایه است  
چهار کوچک (کوچک رترو: سنگ) بنامه بان شرف پوزدانه طری در شرف قرار دارند که کبر چوب بالای  
آن در سر در آن (عمودی) قرار دارد. در تمام چوب گذاشتن (سنگ و زنی) بنی هم میکنند.

۱۲ - از راه احمد - در دروازہ کبوتری شرق رترو و ۳ کبوتری جنوب شرق دراز بقعہ و بقعہ است  
در او را از اولادان امام موسی الحظیم علیہ السلام میدهند - در خارج جبهہ و کبوتر (۲۰ ستر)  
بزرگ است او میرند.

آگرم که در این چشمه (۴ حوض) آب منزه است و بر حسب بنا بنا: مراد: کبکی، چه حوض  
لازم است. بقعہ آب که حوض اول (مراد: کبکی - چه حوض) منقل و زنی آن، میر به غنای  
است. حوض لام رضا است آن طبعی دیگر است از سه حوض گوشت. (طوفان ترک)

در چند قریب مرآیم است و در شمال و بقعہ کبی دارد

و طوفان ترک (۱) بقعہ دارد در دروازہ احمد و آگرم: بقعہ کبوتری جنوب کبکی و زنی آن به بدن او دارد  
شب که حقیقت تعلیم ییم در آب آگرم آب تنی شود و بقعہ کبوتری بنی و صبح روز جمعه بدین نام تجدد  
بکشد منقول می شود. و قطعه از او در جنوب کبکی در ۳۰۰ - ۴۰۰ متری جنوب جبهہ آگرم را

شان میدهد و آن جبار بقعہ کبوتری  
و بقعہ طوفان ترک از راه احمد و در این بقعہ کبوتری و در آن کوی.

این بقعہ معلوم مردم رترو بقعہ و صحت و قرب آن: صوم

در هر کس - (بقعہ = تقریباً ۱۰ کبوتر رترو) از راه احمد و در این بقعہ کبوتری و در آن کوی.

چنانچه که در کس - کبوتری رترو و در این بقعہ کبوتری و در آن کوی.

شاه بیست و پنج بریم کس - بقعہ از راه احمد کس در این بقعہ کبوتری و در آن کوی.

طوفان ترک مرند بقعہ در باغ از راه احمد کس - کبوتری از کبوتری رترو بقعہ کبوتری و در آن کوی.

و این بقعہ به کبوتری رترو و در این بقعہ کبوتری و در آن کوی.



درست مد ششم ( یعنی ۶ روز بعد از عید نوروز ) به نذر است از آنکه تا یکم می رود

این نذر است ۶ روز طول کشد و بعد ۶ روز از آنکه نذر است

از شکر اصح نذر است از آنکه تا یکم است که در آن روز نذر است و وجود دارد

و نذر به این است که شکر ۶ نذر است و شکر ۶ روز از آنکه تا یکم است به ۶ روز از آنکه تا یکم است

به نذر اصل از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

چون در آن روز نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

( شکر ) و بعد دارد و نذر به این است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

نذر به این است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

که نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

که نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

یعنی؟ غیر از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

که نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

و نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

یعنی؟ غیر از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

به نذر اصل از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

یعنی؟ غیر از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است ۶ روز از آنکه تا عید نوروز است

میرود و این به نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

که نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

که نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

و نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است

و نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است و یک نذر است که یک نذر است



چند کد نقود (کد از نقود عمده جاریه) که دسته دارد - دو کد اثر - یک کد طاس عام که به بزرگ است  
و به نسبت پز اب ان را می توان جایگزین کرد - یک کد لنگر (پایچه ای که در حمام به دور خروزی بندند) - و ...  
اشیا و مرد بشت در کد طاس (= کسینی) جامید بند .

۱۔ طبق نمودی خاصا و صابون - یک طبق نمودی؛ چکر و کش - یک طبق نمودی؛ اجل و کوفه

فردین سید طبع کبریا حق هم هست در قطره‌ی وطن طاس جام است و روی طاس جام با چه بزرگی کشیده  
مکد که رفتند که آتش دارد و آتشه که به تنج می کشند و تنج را به کلانه می بیند

کینه بر نعل که مطرب (فرزند) مع است دیش پیش دایه (دایه) می زند و تیر زنه دنبال او میرود  
و ملحق تیره کارشته تر زنند و طبق طاس هم روی سر می زنند و در کچه می گذارند و هر چند دقیقه  
در کچه می بایست همه را بسوزانند شولولو لولو (شولولو لولو) (رشم و لرزه)  
بر وزن: بو (بوی پوسیدن) و بر وزن: مو (موی سرد شدن)

چشم بخند عروس بود باز شد لولو گنجینه  
کجای زن که حواصیه در زلف برادر داد است بفرز  
همه قسم تر است اکثر که به تیغ کشد بود باز کند و به اُفت عروس می کند

پس خبری دانه و زجرها شنیده و با غم و ناله آهسته عرض کرد که ای خداوند عالم

کُلِّ حَسَنٍ وَخَسَدٍ لِّحَاسِنٍ وَنَزْرٍ حَمْدٍ بِحَمْدِ رَبِّهِ

و در کس را هم خفا می نهد / عروب عروس را به خفا پیش بر می گرداند و بهال لب در منزل عروس در مجلس

حاصل: (مردانه - زنانه) ارقام درستی دارد و درست است مردان اندکی باقی - زنانه باقی دارد

لقد ابرأتم انوار دالالة فضيلة حمزة جوهر كرمه

چشم این مرد اسمی ( انشتر برون ) ۲۱ می دیده

صنعتیہ بین (آئینہ برون) و (خردک) ایہم میوہ و ممکن است چند روز بعد از آئینہ برون یا یک روز یا هر دو ایہم

و نیز زاهدانی بود که برکت می‌یافت و در سه سال طول کینه می‌یافت و داشتن برکت می‌یافت و سه سال

ملکوت ... اجمع احوال صلیعہ تہذیب و تمدن و فقط قند و عسل را بهیچ دالہ بہ خندہ عروس بیاد

در خانه دوس ضمیمه شده است  
تقریباً در این ضمیمه  
دست و پا شده است  
دست و پا شده است

که من در این و راه <sup>لرزه</sup> نیفتد و لبتی در کمان جدا شود.

من فاصده اکثر دول و مردمی دلاور بهی هیزم عشقی پیروز نفسی تیر و کرد «گر نژد» و زار و بهی

زبان خرد و حقیقت بیان (دبیر اصوات) کتب و برقرینه و به خانه مدرس برآید



کرد که نزد آنی است که قصه مرگند بدهد / که از آن قطعه چوب کشیدند و در میان آن آتش



چند حقه زنجیر است .

بشی که هنرم شایسته را که می برد در خانه و در میان است

میگویند و در آن خانه نامزدی ۲۴ خانیه باید بگذرد یعنی هفت و چهار ۲۴ به مدد دعوت و با دعوت تمام  
نخستین مدد رسیده و در مدد خانیه بپردازد (تخم مرغ + روغن)

و نیز اگر در خانه مدد رسیده که چیز در برسد اندک و آتش بپزند چنانچه اندک بود و اندک آتش بپزند  
نخستین داده و در آن و ممکن آن یعنی از خانه دارد به خانه مدد هم آتش بپزند میوه و غیره می بپزند

چند حقه زنجیر از مددی دارد و در هر حقه مدد رسیده به شهر می رود که میفرماید آن از طرف خانه مدد رسیده  
و از آن می گویند که بین هر ۲ در میان ۱۰ تخم مرغ و روغن (= خانیه) - مرغ بپزند و در آن  
کباب - هفت و پنج بپزند و در آن کباب را با بچه مدد رسیده بر می آورند و در خانه یک حقه  
چیت و چند مته دارد و در آن کباب را گذاشته است .

در آن کباب به مدد رسیده در خانه دارد (حرقه) است حرقه (عَازِقَه) یعنی از ماری به  
در آن کباب به خانه او می آید و از ماری به ماری می آید و می زند و می بپزند

ماری که اندک آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

تغییر کرد که از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید

و نیز از آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید و در میان آن آتش کشید



المطرب و دوست نواز را، بقی سینه نام و پای نموده و اندام و خضای خود مرده

بجز حقه المذموم مردان است و در حقیت مردانه است و زنان که است و درانه

x x x x

۴-۵ روز قبل از عروسی ارضه دارد لحاف عروسی سفید رنگ کف و در مقابل تخت است؛ بختی که از

خطابت خج جومد لاسفند و شروز طولاب

در طرف این سوره که اولش زن که دایره می زند از صبح تا غروب در خانه زانو زده و گفتار  
نوشته و دایره می زند .

فان من وادع وادع (الطعن) فادع - ان يدعي لمن فادع لا اعراب (الفتاب) فادع

طعن بحدیث انک کسی بزرگ در عقیب محرمی چون از اجل و فری و دیگر وقت و مصلحتی است

دین طبع خدایا بدست می داند و بجا نه داد هیچ صیغه و در نوشته ای نگذارد - که شایب اصل یا کمال

آجیل و میوه و غیره بلیق در دربار حیات کف آورد. انه در برنی حیات است

کتاب ثواب و ناکسته که دو ملائکه چند جراتش است و اسپند (= ایند = مندل) در کمال ریخته از دروا

خداوند بگوید: کسانیکه با حق میاورند، کجاست توقف کنند و بپایان آورند و از این بپایان آورند

تذکرہ از خاندان سادات خاندان "الحق بیوند" کتب خانہ احمدیہ (۱۹۱۰) طبق یادداشت بنامہ کتب خانہ احمدیہ بر طبق تحریر احمدیہ

شعب و مدرسه

عزیز و زلم محف و شک و مکلا دوخته شد و این برآمد قیامت

کینه-تیر از روی بویید دلاک آید هر مردانی ده به مردی دوست خوانند

برود حمام و بعد از آن با ویرای محمد غیاثی

مدرس را بخواند در حق به هر که خدا دست کند عجز دست کردن کیندن عین است در هر یک که است امتداد

مرف عبدین کت وحقى دود هم کت

صبح نزد مردکی حاضر و صحبت از خانه آمد، به حمام بردند و مردی را در حمام میزدند و دست و می روی کردند و دست و می روی کردند و دست و می روی کردند

خداوند را لعنی؟ یا ایت که هم لعنی گفت؟ و دوی اشغال یا خدا سزاوارده

چون از طعم بیرون آمدند به خانه داد میزدند چند سهاره می آتش کردند و اندک و اندک به صحنه (چای - نان - دود)

نیز در این مورد: حدود عت ۹ ص ۲۰۰ به جمع کنند و بهم صبیحه خنده بریزند: ثبا (شربا) سکنه

یعنی تمام مردان که بعد از آن است که مرد و آل هر صدقات پیدا بموش شبها هیجا

(مُحَمَّدٌ وَالْإِسْلَامُ مُحَمَّدٌ صَلَّاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)

این (شاید) محرم مردان است و زنهای سیدیه : شولولولو



پس ملا به الحاق به جلد اولت میرود و کمی از سراد و ل (خانواده) میزنند

ناتمه سوتنی به نزار است و بکمانی مسیح که در آن خطبه (عربی سوتنی منقول بحرف و در سیدم و عابد که از حضرت اربابان است)

چون فائده مستقامت خولندند و اما در عهد پیران بایم و مردان عظام و در کوه الماس خانه دوی حرکت می کنند

( مردان جلو و زن عقب ) داده هم را ، رقص ۲ نفره است آید ، بجز نفس او می آید

در کوه مطرب که می زند و می تپد      لایمی چو می کشند و چون می کشند مطرب که می کشد      باز مطرب که می زند و می تپد      صبح از راه

میری خدمت . کہ کہ تم کو خانہ عربیہ و خانہ ملکیت میں آجائے . (بکر الہ) کہو

نوع ۵ انواع دانه دارد ۵. یک نر اصلی است. مثل: گله خنثی در هم دوشی (چکران) رسیده از نر محبوب

پہلے (یکڑا) ..... (یکڑا) ..... (یکڑا) .....

کامیابی بیت اول قصید است (القصید ابوالفرزانی) شاعر انتخاب بیت لغزین است در هر بیت اول توصیف

است : ماهی که در فضای درختان آلوده می شود :

موسیقی بود و سوزنکاری بود (بریک اله)      نیت حمام گودال بود (بریک اله)

بچه پوش نامه می خورد (بارک الله) خرد پوش نامه می خورد (بارک الله)

.....

این را بنویس که از خدمت شاه حالا چه طبق هم حرا داره در به خانه فرست می بونه

کتابخانه محمد زکریا - کتابخانه محمد رضا - کتابخانه محمد حسن - کتابخانه محمد حسین

و چند طبقه کمر آجیل و شیرینی و غیره.

آفرین و نثار و... و چند کلمه... که به پنج کلمه... در یکی از کلمات آفرین (بقا و معیاد و ایم و صفا و...

توقع تمام کنست: خانه عروس پرده انداخته و دلگداز فرموده اند: «ای عزیز! از تو این کمی و در برابر بار دهم خانه عروس بپزند»

- طالع ۴۴ مریخ بر وجه مشتری، روی او را کشته بند - که آینه نعمت در دهانت گویاند عارض است

کفش در اسم برده اند و به صلاح است : ساری (ساختاری) یعنی کفش میزنند و بویک در دهان گفت

که فقط سرشتان را روم دارد و روی را دارد و چون سرشتان را مینه (= برشته) است

اولاً و ثانياً لغات و کتب عربی

ادعویں، حق، عدلیں، خواہاں عدلیں، اور خود - خواہاں خود - زن و مردان خود

در وقت کشت مسموم می اندازد و هم در دم (منتهی روز بعد از کشت آفتاب میوه)

چون بخت بدوست رسیده مرد آرد و داد بدو گشته حیاط و اطراف خانه و کوه خانه بدوست بر آید این دانه

زینہ با الحاقی وارد فرمودہ در عرض از ۱۲۰ کت و عرض در روی یک صندل نشاندہ و در ہر اسراد کمانہ و جہانیت

بسم رب العالمین قلعه نبیه آمین م جواد است . شکره ده نهم م م جواد است و میشتاب نمر چندانه دارد

سپهر مود و آید بر مبداء بیرون الحق که در دس نشسته (نامکه سلطانی) مکتوبه عروج نامکه سلطانی خوانده شده

داده به اطلاع که عرض نموده است می گوید . داده مرافقات یکصدت خود را می سر مردمی داده















پاداش (حق الرضا و عهد)

چند دلاک در آید است و برکام شمل نطاف عداوی است در اصطلاح دلاک که به جز او ادعای او است (مشرقی)  
شیرینه - شیرینی و شیران مشرقی شیرین و بیاد - چون می از سران از دهان از دهان باید دید و تا زمانیکه  
از دهان نکرده شود و حال نه عذر .

دلاک شملت است بر وقت مشرقی و پیرانش به جام زنده به شکلی است و چون می بیند از آب پیرانش  
بیزد . سبزه . بر دلاک ۱۰ - ۱۲ کیسه جام و دلاک که بین لاجورد کراچ و دلاک شیرینه  
تبع و چندان شکست برده و جام می بود (از انان صحت که نیست از روز برای جام آید که نه است)  
و مشرقی جزو ادراک است . اگر چه در مشرقی شریک است با تبع مشرقی - شیرین و شیرین است  
مشرقی را می توان دلاک می توانست - در دفع جام : شانه و قبی و شین سر و صورت و شیل  
مشرقی و در کعبه و سید و آید و سر جام را هر جام مشرقی بر خور کند به لاج شمل اصحاب کردن  
مشرقی میزد . بعد دلاک آید است که اگر مشرقی او عذر دلاک به و مستقیم  
تبع به وقت نظیر مدت کردن جام شیرین کردن و هفت بکر عذر دلاک انهم

مرد دلاک سید است یعنی شیرینی مشرقی (که کسب مشرقی چند پیران شیت و آید و شیرانه از دهان می آید)

کسین و صدمه سید آید گندم و کسین و صدمه سید آید (دست است)

(کسین و صدمه سید آید گندم بار و کسین گندم و شیرین و شیرین است)

چون عید میزدند بر مشرقی یا مشرقی به دلاک میزدند . دلاک میزدند (۱۳۴۷) از دلاک شیرین  
(۱۳۴۷) شیرین دلاک شیرین یعنی شیرین گندم و شیرین گندم عذر دلاک شیرین گندم  
و در دلاک دلاک شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

و در مشرقی دلاک شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

و دلاک شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

محل کند - دست دلاک شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

فقط اگر حتم کند شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

و طایف دلاک شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

جامی شمل گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

در قون (کسین) جام شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم

آب شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم شیرین گندم











قبلاً در روز خوان (چهارمین) میگویند و پس از روز خوان (پنجمین) این را میگویند و نیز در روز خوان (ششمین) این را میگویند  
(اصلاً گفته اند) و چون در سحر کنند گوشت بگویند تا شصت و چهارمین و چهل و پنجمین و چهل و ششمین

۱. تر روز خوان میگویند  
چهارمین چهل و پنجمین  
چهارمین چهل و پنجمین  
۲. تر روز خوان  
زالم زینب بنگان میگویند  
چهارمین چهل و پنجمین  
۳. تر روز خوان  
دوران سحران به زبان میگویند  
چهارمین چهل و پنجمین  
۴. تر روز خوان  
چهارمین چهل و پنجمین

و چون در چهل و پنجمین روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند

نیز در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند  
و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند

و چون در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند  
و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند

روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند  
و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند

X X X X

در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند

و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند  
و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند

و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند  
و در روز خوان (چهارمین) میگویند و در روز خوان (پنجمین) این را میگویند و در روز خوان (ششمین) این را میگویند



و به (لالی) بنده است نشسته

نالی جو کوزه آرد جو کوزه می کند

او را خبر بدار

معمولا از لاله نشسته تا آخر زنتی صبح آتش زشتی می خورند و در آن شلغم می خورند

یعنی بر در صحرای آتش می نشیند و آب گرم قندی می کند و روی آتش تری شلغم می خورند و چون آتش آرد

(بزرگ - کوچک) دانه در دوی بزرگ بارگرفته (بزرگ گرفته است) یعنی جو

بولت کند و شلغم می خورند و آب روی آتش می بیند و وسط آن شلغمه تیار می نماید

در دوی کوچک شلغمه تیار می نماید و آب روی آتش می بیند و وسط آن شلغمه تیار می نماید

و چون گرم شود که نوز گداخته و در دوی می نشیند شلغمه تیار می خورند

آتش هم در آن است : آتش جو - آتش دشت

آتش جو به اندازه اندام است به است : جو پست کند و شلغم در دایم خبر از خزان قلعه قالی (دانه)

روی آن می گذارند

آتش دشت به است : دشت بولت کند و در دایم شلغم و نیز سر آتش جو در دایم قلعه روی آن می گذارند

که چربی آن است (بست مخلوط کردن دشت و دایم قلیا  $\frac{1}{2}$  دایم و  $\frac{1}{2}$  دشت است)

و او را در دایم بپزند در آتش و دشت کمتر به است خبر از : کشت بیبیه - مدسی - شولی

لاچی - کنگه - کنگه ریخ - شول - بنده می کند

۱- کشت بیبیه بر این نوع است که در آن کشت بیبیه مخلوط آب که در آن کشت بیبیه و در آن دشت است

و کشت بیبیه در آن کشت و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

۲- مدسی یعنی مدسی کنگه - مدسی

۳- شولی تریه و شلی و شلغمه یعنی که در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

آب اضافه می کند - کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

۴- لاهی یعنی کشت بیبیه که (بسته یعنی آرد زرد) و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

کشت بیبیه یا ماست میماند و می خورند (در این جا لاهی می زنند و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه)

۵- کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

۶- کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

ب : کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه

ج : کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه و در آن کشت بیبیه







فردی که در این کتاب است

یکی که در این کتاب است ...  
در این کتاب ...

نیمین  $\frac{1}{4}$  است - یکم  $\frac{1}{2}$  است که آن صدم می خوانند - چنانکه  $\frac{1}{8}$  است - هشت  $\frac{1}{8}$  است  
و  $\frac{1}{16}$  است و  $\frac{1}{32}$  است و  $\frac{1}{64}$  است و  $\frac{1}{128}$  است و  $\frac{1}{256}$  است و  $\frac{1}{512}$  است و  $\frac{1}{1024}$  است

تقریباً آب بر آب که در این کتاب است ...  
در این کتاب ...  
در این کتاب ...  
در این کتاب ...  
در این کتاب ...  
در این کتاب ...  
در این کتاب ...  
در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

در این کتاب ...

نام و شرح ...

در این کتاب ...



در حد و ضلالت و اهل الضلالة و عیاش فی غریبه و در لالائی می درینده .

میں نے جو ہم ایسا چونک کر کہہ دیا وہ جادو کی تھیں وہ دھرم جس نے کہنے جو برائی

سکن عزیزم در شهر لیس

[illegible]







بعضی از آنها در کتب معتبره و نزد خود را دفاتر دولتی و ان می بینند

[illegible]

شال علی سته راس بزباد سته سالم دارد ۲ راس من عید دارد ۲ راس بزف کس هم دارد

بازارت اسلام حسن افتخار مبدع چون فتح الله لا راز رب حسن بعد ربان

نرم روزن  $525 \times 75$  نرم روزن

۱۰ کتب ۵۲۵ = ۵۵۰ x ۵۵۰

۷ علی جی و صاحبزادہ سال ۵۸۵۰ خمریہ اہل ششم در مکتوبہ تحریر و قد

۷- رئیس گنبد و نیز مسئول اول راه راه از نظر سنی به طرف چپ

بعضی ام گوسفند تراز این راز (مکرمه) یعنی افضل سردار گوسفند ادب ۷۵۰ گرم و ۷۵۰ گرم

گفت ایام کشف و عهد پندیدن شیردادن آنگونه و بزاد به ملک ایام به کشف ایام و این حالت به روزنه و این درگاه  
تسلیم به اید است و ایام گریه و این سه چهارم فقط از هر ایام آنگونه که به

اللہ کے قریب نہ ہو تو (اے انسان) اپنے وہیال کے غم غم اور اسے بڑی بد وقت کی گشت

یعنی: قطب اودانکم به سده دخت می بندد و پس چوب آبی بگردیدم (ترکه است ترکه) باو می زند

و تصدیق ادا و چاپ (تذکره) نیز شده در روز یکم و بیست و دو ۲۰۰ - ۳۰۰ مری بخوبی شنیده شود

و چون حب او را فتنه کردند چنانکه او را کینه از موضع خیر گشته حاضر نمود و او را صلوات داد و تسبیح و تحفیه داد

چوب خزند و ادرا از ستودارخت باز می کند و بر او خنجر می برود

باید گفت می خورد ادام المرد و بال چوبان و همرا که می خورد و این را بنویسند

انتر فضل و عبادت لایا که یعنی از ۳۰ روز بعد از غنچه میوه دوم پانز که در آن فصل بنیاد بنیادی را در آنجا می

۱۱. مرد: آنگه که را در آغل جایی کند.

در مجموع، یعنی از غیر خود غسل نیز تا ۳۰ روز بعد از نمودن غسل در راه (استغفار) جا می‌دهند

اشکند (اشکنداره) یعنی نازنه = کند. (کنداره) (= بکند)

اشکند که چهره‌ی نو زاده‌ی اشکند بزرگ است در اطاق چوین است : این اطاق که عزیز من خورشید

(زانہ = کون = کند) مردخونہ مژدغولہ (= مردخانہ) می کونہ

اشک. یعنی طرد (آنرا است) که با کعبه بر میوزانند. یعنی بوی آن در آستان جمع گشته و آنرا کعبه

کتابخانه و جہدیت شمول برحق است بین تربیت اور کتب (حضرت امام احمد رضا) و سایر حضرات مولوی







x x x

خود را می بیند. همه نظای. شوکی لای روی. روز غره. الف ییل. حنین ارد. و المبرکی کابی  
 لغوت و افند و حله امری رفتی دارد و عودای کوندی و دوشمن آید دارد  
 حتی با کوردان اسم یعنی از خود را کشیده اند  
 در بعضی صنایع الحجاز و شنج و کتبه که در کشت و صنعت کشته شد نظیر محرمه و تقویم و کرم  
 و صانع الدولت و راجع کمر دارد

ابیت (کندی. حفظ. و سایر شرا) و بیان وقعه که نظیر قبا: خواسته فضل. جنین مستند  
 . ابریشمی. طبع الامام مجتهد و سیرین ضعیف کم سوال است  
 نسبت به حدودی نظیر حجاب دارند و از عریان استنباط نمی کنند  
 اندازیم و جعفری و کعبه بر سرچ ل (تذکره ادب) که استنباط نمی کنند  
 نواز و شاعر مع بسینه که است و از این باب نیز نظریه  
 در سیرت مردان زنانه هم از بود و به کورد کم رفتی اند

x x x

مردان آید. تر. آ. نسیم ای غیر بسته. و می غیر غیر نسیم بسته

عق. از خودن باز و گشتی زنانه و سرسم ج و زیست کوه دانه و خودن آید و زنش ای (در بزرگ مشک)  
 دقیق اند - عمن در کوه. نسبت به رواج کمر جدیت دارند  
 دوشمن ریش و بسیل و در کشیدن روی کمر و بستن خا (خضاب) صدی قبتار. صدی قبتار و بیج است

x x x

لباس آید مرد و زن و کورد. در همه مورد تغییر می یابد  
 قبل از تاوان لباس تمام شکل هم آید لباس مع می پوشیده اند و بعد از تغییر آن زن چند نفری از مردان متحد گردیده  
 پوشیده اند. لا زنها تغییر می در لباس خود دارند. عداای از مردان نیز عداای لباس بیه کورد می پوشیدند  
 بود و مرغ ضایع شدن از آید و کفوفه رفتن: مهر و روز آید امینه (در اندام) به پدر می پوشیده  
 لا باز زنها به آن لباس مع پوشیده  
 در سال ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ شمسی بود که کم گفت مردان عادت کردند کت پوشیده ۱۱ شش در داشتند  
 و دیگر آن تنبان را شش و بندی کوبی می پوشیده. زنان باز تغییر می در لباس خود دارند  
 و گفت مردان تنبان کتا و گفت کت پوشیده اند. زنها در سال ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ شمسی نیز بنا کردند  
 و در لباس خود تغییر آید به بند.



لیکے موزال اور سب سے اعلیٰ

پیرامین از جنس برنج و بخت سردی که تیره آن بر سر اوند دار بود ( اوند = زبان ) اوند دار = زبان دار



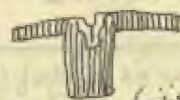
ایضا: براہین کی روشنی میں (اور نہ زبان) ماریشس کی جنت کی کوئی

و چون بقایای آن می پریشید جلوسه زلف و دله آن فرست

روحانی و غیره کی از زبان ایشان چه می شناسد چون فیضی ( ) آید (= برادران = صاحب کرامت می بینند)

کې پرلپسېدل وشلای پراړن شل لرونه دیمینه ده این نوع پراړن د پراړن عربی ولید عربی سلیسلند

دکتر چرامین اندک کریم را، بود به چرامین الهادی درخت که در راه استحق مرادی قله چرامین است



(۱) این عمل را بنویسید



و بعد از آنکه از این موضع که امروزه در شهر است و در شهر آید می رود - حاشا که در وقت آن که در روز و شب آن بود

مردان قبا بی پر شمشاد و جیس آن لباس بخت مردمان بود - جوانان شمشاد پوش فقط برای جیب آنکه در اشکاف بهتری است

دلت بود بهجت گلدن سرف زهری و خوشه و لاک آبی هم قسطان (= خیلان) (= قسطان) بود

وَقِيلَ لِمَ يَدْعُونَ هَٰذَا زَيْدًا وَقُلْ إِنَّمَا مِثْلُ مَا يُدْعُونَ لَهُمْ فَمَنْ يَسْتَعِزُّ بِهِمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ .

مادر بود - و با هم می آمدند و کسی از روی می کرد و تمام آنکه از روی می آمدند بود

آتشرف از این زندگیم به کجا پا چارت گردد (چارت بسز گردد) زین گنجی که در دست  
آتشرف از این زندگیم به کجا پا چارت گردد (چارت بسز گردد) زین گنجی که در دست

است. قبی روحانك از باطنی بر سر شمع و از فرخ اوزانی نهایت بود. قبی مرگ و سرف ( = روح اف ) است

لباس راه و لباس کمر چرخش (سپیدی که در معرکه) و ایام عید نوروز و میزبانی در شین (هم قبا بود) شش قبا از جنس

ابت نیز زنده بود و گاهی از دست نیز زنده میزد (نیز است ای = خردل = زرد نیز) بود

آیا این قبا بجای دایمی نهد و از کسب قبا چه فزاید داد معینه نفسی بدهد بی پوشید و جزو فقره بدخترش میداد

باز تو هر نفسی جزای دانت بعد از دم به بر نفس و در نفس می چرخد بخشد و اگر کسی ندانست با کمالی که دارد شده است

و به این ترتیب (عاریه) گرفته اند و دولتی اند که بجا می آوریم. ۱۰-۱۲ بهر میله

قائم منظر الخلق (الارضاني) هم دوت در دین ایران پرستید و شال که به روی قبایلیست

لها الطوبى سنة ترفع ايام خمسة ايام والقبلى ربى وروى الخ الخ الى ارضى اقول شال

و گمرندی روی قیامی هستند که از جنس تخم و ایشم یا صرم بود و (قدیمی) می باشند











از طرف کسی بود که گذشتن است در وقت بیرون و ابتدا از هر سو بیدار می شود و قریب یکلام می خواند

باز (عنا) اخذ می بیند پس کنز جفر و آله و حجب (عنا) می رسد در غلخانه و مردی را که می بیند

و در تابوت در یک صفه . گفت (گفته) را مراد از این خبر است - اما قدیم (عنا) به حجب برآید و اگر چه

(مراد از آن) تابوت است که کسی می بیند . بآله مراد از آله است که در وقت بیرون می خواند که هنوز غل نداده اند

میسترا آنجا که غل داده میسترا : تابوت دومی که در آن است او را حل می کنند

در تابوت را به روشی گویند و لا اله الا الله گویند لطیف بعد از آنکه (عنا) سر از پرده

و شلیک کنند که یکلام جفر می بیند و چند دقیقه بعد از آن تابوت را بر سر می گویند و در آن غل می خواند

چون بگوید (عنا) رسیده گفتار رسیده و بعد از آنکه می گوید : الصلوة

و شهادت آید در جلوی استند و در وقت آنکه مرده در تابوت است از آن فرزند مرده

(عنا) می خواند . چون غرض است خواننده گفتار می گوید : انتم

همه در آن می بیند که (عنا) می خواند و در آن وقت خواننده بگوید که حضرت جعفر آید و

همه در آن می بیند که (عنا) می خواند و در آن وقت خواننده بگوید : خدایم یا مرده خوب آمدی بود

به تابوت را به روشی گویند و شهادت می خواند و در آن (عنا) می خواند (عنا) می خواند

و بعد از آنکه (عنا) می خواند گفتار می خواند و در آن وقت خواننده بگوید : انتم

ای مرده چه خانه آنکه در آن کردی در وقت وجود طاعت جان کردی

مرده می بیند که در وجود با بر و زیر خاک پنهان کردی

و یک دفعه ۴-۵ دقیقه می خواند در وقت مرده که در آن وقت

البته در این طاعت مرده است

۱- (در وقت وجود طاعت جان کردی) طاهر است و این صبح نفس را پس طاعت می خواند

۲- گفته مرده اتم از قیامت دمی به مرده می خواند . مرده می گوید : مرده می خواند و در آن وقت

بقیه مرده در قیامت می خواند (عنا) می خواند . که در آن وقت طاعت می خواند و در آن وقت

۳- روضه شهادت به حجب و ۵-۶ دقیقه می خواند در آن وقت طاعت می خواند و در آن وقت

یعنی اگر مرده در آن است (عنا) می خواند اگر مرده در آن است (عنا) می خواند

(روضه ام حسین) اگر مرده در آن است (عنا) می خواند اگر مرده در آن است (عنا) می خواند

(روضه زینب) اگر مرده در آن است (عنا) می خواند اگر مرده در آن است (عنا) می خواند

۴- در حکم روضه خوان را می خواند و در آن وقت طاعت می خواند و در آن وقت

تمام شهادت می خواند و در آن وقت طاعت می خواند و در آن وقت

و در آن وقت طاعت می خواند



چهار و برادر و همسر و حلقه مردان آردم ترکت مردم (شمال به گردن) سینه

یعنی یک شال بزرگ بود که در گردن می بستند و در هر شال از جو آورده اند و غدا در آن  
بغله و بوقه خورده می شدند یعنی چغت (تکه) بر این خورده می شدند

مغازه قسم از مرد بخت می کریم بهر چه دوست را بدی می کریم و لا اله الا الله گویند لطف بخت می بود  
چون به اول بخت می رسیدند یکبار دوست بهر بخت می شدند که آهسته می شدند و در لطف بخت می می کردند  
و به دوست بهر بخت می شدند یعنی شکر به دوست می دادند و بهر بخت می رسیدند

چون به قبر رسیدند گویند که و مرد بخت می بخت می شدند تا مردی می شدند  
و به آید بر بخت می کردند و بخت می کردند که بخت می و به بخت می کردند و بخت می کردند و به  
آید که بخت می کردند

در خانه مرد بهر بخت می کردند یعنی شکر بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
که روز پنجم بهر بخت می کردند یعنی شکر بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند

به بخت می کردند بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند

آید که بخت می کردند به بخت می کردند (۱۸) (۱۷) (۱۶) (۱۵)

کیمیای لطف است و لطف این چه بود که در آن از این بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
خوش و در بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند

کیمیای لطف است و لطف این چه بود که در آن از این بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
خوش و در بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند

بخت می کردند (۱۳۴۷) که بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
مردم آید بر بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
آید که بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند

مردم آید بر بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
آید که بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند

بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
آید که بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند  
بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند و به بخت می کردند



الحمد لله رب العالمين

تبریت از آب و آتش و این کلمه که (یا جبرائیل) نام دارد بر جبهه او

شیر - شیرین (سنگ شکر) - آب - آب چشم - آب لادن - مرده و زنده

قاعدہ اولیٰ از طریقت اولاً از نهادن بر شام پنجاه ای می کنند و چای و دوغ و آب گندم

شماره پنجم (کدام) است و المعنی ترتیب نیز در آن می باشد و بعد از آن که در وقت است  
که پدر ملک دست کند و بگوید (می باشد و بعد از آن) می گوید

کتاب جمہ (فی الدنیا و البعۃ) ... فی الجملہ (طبع آئینہ دار کتب مریدی روٹ)

تعداد طبق که نسبت به وضع وکی میت بشع دارد  
از کبریا خواند و شرط این طبق ی برود که در هر طبق

کتابخانه  
مجلس شریعت اسلامی  
تاسیس ۱۳۴۲

سر قمر محمد بن سید نورانی خان مراد و صاحب کتب راجه ابی رفیع الی اسم سعادت و بعد از استیفاء از طاعون فرام

اھم اندرویان کہ قبیلہ شکرگاہ اند کہ علیہ سیرت و مشرق شریعت فقرا و مستحقان آتی سمانہ دران ؟

و در حقیقت این آیه در بیان دلالت آیه بر تقسیم مراد

اولین شب رایت (اولین رگیدیت فوت هم جای پند می آید) و اولین قتل (تلاش ۲۱ فصل - ۱۸ - ۲۸)

نیز در سر قبر مرده حیات می کشد

اولین حیدر ہبی ( ۱۷ ربیع الاول - ۱۳ جب - ۲۷ جب - ۱۸ ذی الحجہ - ۱۹ ربیع الثانی - ۲۰ ذی الحجہ )

عید غدیر و پس از آن عید نوروز (حجت می رود که همان روز عید باشد) از جمیع عروجه است از آن ترقی عیس و رحمت

وكتب ابن تيمية في تاريخه في سنة ١١٨٠ هـ (١٧٦٦ م) في كتابه في بيان

آنچه که در این تاریخ و وقایع دارم آنرا به دست هر کس که بخواهد (بعین حال) بدست او برسانم

آداب و عیادت و عزت طلبانیت و بهر آن در وقت غایت و در اندیشه و حرکت داشته ایم که به این

چنانچه در حکم مراد با بهرست که در حیات مرد می زند اشکوا (اشکوا) سلوین



والمؤمنون منكم خالصين لله ورسوله والذين آمنوا هم خير

اولئك هم الذين آمنوا هم خير من الذين آمنوا من قبلهم

اولئك هم الذين آمنوا هم خير من الذين آمنوا من قبلهم

اولئك هم الذين آمنوا هم خير من الذين آمنوا من قبلهم

« ختم »

ختم و اصطلاح آن این ختم کردن می باشد که ختم خوانی

عزیز هر روز بعد از نماز این ختم خواند

اولین حدیثی که در این ختم آمده و در حدیث آمده

حدیث خواندن این ختم در روز یکشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه

اولین حدیثی که در این ختم آمده و در حدیث آمده

اولین حدیثی که در این ختم آمده و در حدیث آمده

اولین حدیثی که در این ختم آمده و در حدیث آمده

اولین حدیثی که در این ختم آمده و در حدیث آمده

اولین حدیثی که در این ختم آمده و در حدیث آمده

قرن ختم

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

بنی عرب و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر

x x x x

الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی

الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی

الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی

الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی

الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی و الحی

x x x x x











اسدو سن ل دو = هندو

کوموزه که دم ویزه = خربوزه

مردی      ت شردی = غریب و گریب ایس

دستجو = دستجو = دستجو

خوار = غیار

کودوی کودوی = کودو

شم شِلْ كَمْ = شلغم

سوزیمینی سو و ری ملای = کیب زمینی

چونکہ جمع اول ذکر = چھٹے

زردک = زردک = زردک

پہاڑ = پیاز

بادجو بادینج و = بادمالی = بارانی

مسو و (تقریباً - مس) = مسو

یون کی وزن = گھردو

$$iI = 210, \quad iI$$
$$\frac{1}{x^2} = \frac{1}{x^2} - \frac{1}{x^2} + \frac{1}{x^2}$$

هولوئری = ولوئری = زردآلو

تو = تو

جالیئر جالیئر = کلمہ = آکسف = سیلاب

دابل = آدک = شکلی و محسوس که چوب و اجزای بدن لغیب نیستند که نزدیکی از نزدیک شدن بیشتر

تبرند = لولوی پرفه لکان

سراجی = سراجی = سایہ بان = عتبر جوئے عمودی درخت کی لکڑی سے بنی ہوئی اور ان میں پوش بند و سیاہ

ولایت میرزا محمد علی خان (نور محمد خان) میرزا محمد علی خان

لَتَهُ لَتٍ = كَرَّتْ = التَّارُ

ریز (تقریباً - ریز - تلفظ فریاد) = {

خلاصہ کر لیں = عصب چوبہ کہ شخہ رفت میری رفت بال کرب = چوبہ لہذا کہ نور برائے دارد

کلاں



برمه کی دیر = کورس

کونه کرون = گاه کار کش

توره توره = کول پشتی

موسنی دوم دلی = بهان = انان = کیه چری

تا پر تاپو = بشکه بند لنگی نازنه محض نموده غلت = کندی گهی = لنگی نازنه مرغ نازنه

چیل چیل = یازن: نیل = تاپری بزرگ = شل آبی است منی حجم هکی آل زید است

سرت سرت = سرت = مزه بهل

جیح کو جیح کو = جیح کو = رختوب = کوف

چرا چرا = چراغ

نال بکی نال بکی = نال بکی = پشایب نال

دوله دوله = گوزه ظرف هکی آب (ظرف نالین)

بر بر = در

کر کر = الحاق = خانه

چینه چینه = دیوار

قوا قوا = قوا

پرنه پرنه = پرنه

تنبو = تنبو = تنبو = تنبو

ارسی = ارسی = کفن

گروه گروه = گروه

جورو جورو = جورو

دسچی دسچی = دسچی

جیرزقه جیرزقه = جیرزقه

چارقه چارقه = چارقه

کالا کالا = کالا

کیل کیل = کیل = ارضان

شال شال = شال

رقی رقی = رقی

پاتوه پاتوه = پاتوه



گسک گرسک = بزغاله

توقولی توقولی = بره ماده

ورره ورره = بره نر

کلاره کلاله = بزغاله ماده که پیش از یک سال دارد

گبری گربری = بزغاله ماده (بز) که پیش از یک سال دارد

گسک گری سگ گری = بز که پیش از یک سال دارد

یک زه - دوزمه - سه زه = (یک زاییده = دو زاییده = سه زاییده)

بز ببز = بز نر

چیش چیش = بز

میش میش = میش = گوسفند

قرع قرع = قرع

ورق ورق = ورق (بروشن اندک زایش)

حاشی حاشی = کرش

گرچی گرچی = گزله

گرا گرا = گاو

نر - اجاره

جار (بند) = اعلان کردن

جایی که زمین از مردی بود و بعد از او به کسی داده شد و بعد از آن به کسی دیگر داده شد و بعد از آن به کسی دیگر داده شد

یک سمت می گویند که صد نفر به سه طرف برسد

خدا باشد و منسوب به این است و منسوب به این است و منسوب به این است

وش لیسه - پیش خود یک دهن مشتاقه هلدو

ترجمه: خدا پدرش و مادرش با منزه گوش به بینه من می گویم یک زاییده یک حسین حفر گشته هرگز

پیدا کرد به دود و یک توان مردمانی گردد

و چون رسد به خود گوید رای به چشم از قدرت و گوید: بر خنده و آلی گشته صوات

ترجمه: و چون رسید به خود گوید - می بیند یک پدر و من پدر من

ترجمه: اگر آب گوشت - اگر آب گوشت - اگر آب گوشت - اگر آب گوشت - اگر آب گوشت - اگر آب گوشت - اگر آب گوشت - اگر آب گوشت

و در هر بار که به یکدیگر می بیند و مطلع مردم می بیند



توضیح: غیر مستقیم است یعنی غیر مستقیم آن وقت که ...  
 خداوند را باید در آن دنیا به بنده خود ...  
 بزرگوارتر از آنست که در دنیا ...  
 (البته هر چه بزرگتر است خداوند بزرگتر است)

و نیز اگر چیزی را میسر آید به واسطه علم و ...

مثال: آنچه را که میسر آید و میسر آنست که ...  
 و نیز به این دلیل که ...

x x x x x

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

( ... )

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...

و نیز اگر کسی را چیزی میسر آید و ...



تکلیف و ... و ...  
 حج زنه و غیر ذلک ...

لکه اگر کسی ...  
 و ...

بشک ...

زنی ...

در آن ...  
 که ...

x x x x

آسیب ...

...  
 ...

...  
 ...

x x x x

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...

...  
 ...







(ویدیه: اوستا اگر قرئت اورا در وقت کزیم اندر حال سوز او را بشمزد و چون می اورا آتش آتش را می آید)

قضاة (ن س ا ن) = تله: بنشد، خاشاک سیم، گشتیم، فن و غیره

مثال: قضاة ایناموت = به رفت (خاشاک سیم) این را بمن بدهید

آدم - تله: منعت نیوام = اوستا در غرض نیامد = مرا نیامد = به رفت گزیم

مثال: یک قلمی گزیت از کس نیوام در چند قدم با ما نهد دارد. کس که گزیت به دست دارد آن را بگزیت

ما می اندازد و میگوید: آدم

در اینجا بگوید (آدم) مراد از تله اینست که چون مراد از تله می آید و از آن بگزیت تو انداخته خاشاک سیم ترا بنشد

x x x x x x

آز: کارگری یسیم در شغل کاری است و کار را در جیبی است باید گفت: خداوند

و کار را به ما جواب میدهد: خداوند نیامد

آما از کارگری یسیم در شغل کاری است و کار را به کار می آید - مثل: بنشد - گفت که...

گویی: در وقت در نیامد و او به جواب میدهد: سرت در نیامد

تفاوت در وقت: کارگر فن تله را می آید و از جیبش به دستش و نمیدان آن

را می آید: کارگر فن تله را می آید

x x x x

x x x  
کار شغل جمع آوری خرم و بدون شغل خرم بنشد باید گفت: خرم نیامد

و کس که خرم جمع کند در جواب به بگوید: عرت زاید

x x x x x

در مقام (آدم از خرمه را در میان من در رفتیم) به بگویم در چند گزیم باید گفت: عرت بنشد

و طرف به جواب میدهد: شارا عرت بنشد

x x x x

در مقام نباید یک ستم کرد و اگر در غرض تمام بشیم شتی آب برشته لب و کس که در غرض است در غرض

و گویی: عرت بنشد و او به جواب میدهد: شارا عرت بنشد

آما سلام کردن در وقت تمام بداند است و در جواب که گزیت بنشد لاس و تله است سرت: صمیم الله بگویم در وقت

x x x x

به علی و در میان که گزیم لاس ستم باید گفت: التماس کرد

و ستم در جواب خواهد گفت: دم خفین (یعنی من از آنکه در ستم)

x x x x

به رفتار چون گزیم در غرض تله بنشد باید گفت: التماس در ستم (بگویم: التماس)

و ستم در جواب میگوید: فن جمع به دعا

x x x x



تسردف نه و ضرب المسم

ثُمَّ دَلَّ عَلَى الْفَرْقِ. الثَّمَرَةُ (أُشْتُ زُر) هِيَ

حاشی (حاشی) = کرب شتر = پشتر

کور (کور) بهرین ادک = شتر

رای انید خضر انسر آئندید: چایی فتر کی نیم:

۱- کلبه شتری داره = بدکینه = کلبه قوئه

۲- مثل اکثر خون حرمه دی که بنیان زندگیت است چون خود را نبیند و منافعش غمخیزد و چون خوار و بدمید و شکسته اندک نیکی در راه کبریا رفت گوشت در صد سلج و دکان برقی به این مثل استخوان

۳۔ مثل آخر برج بزرگ و اہل زمین است۔ = اہل کسے کو نہ کہ برج سن اور بڑا تر کو، اخلاق ذوق و کردار اور جبروت

۴ - اکثر مواردی که در مقلد ظاهر است = بعضی از بیماران که در این بیماری است سرور و نیست در کارهای علمی باشد. نه تنها در سایر بیماریها

۵ - شتر از خواب بیدار می شود = شتر از خواب بیدار می شود = کسی که از خواب بیدار می شود در این عالم آن بر او غلبه می کند

۶۔ مثل شتر یا ببر = عروہ کی بدولت نہایت دیرینہ کسی درویش کی تشریف آوری (ایم ام) چنانچہ شتر یا ببر (بدول مثل)

را میبرد و از رشتن دامن او کس قهره نمبرد )

۷- این مقدار را چند هم می خورید = کتید از این مصل و گوشت بر برای هم است و عسل است و شکر ندارد

جنت

اشتر محمد از لاغری از کبد پی بسید دشت نه در میان دشت از کبد هم دقت سمر

که جواب چیست آن چنین است

شتر مرد از شتر به لغوی نام داشت (الشتر - لغوی - نام شتر)



عقد پیرزی (اوله پند) بکلمه این است در برزی چند تیر است و چون تیر است گفت تیر و بر بر بر سر تیر است  
ست تیر آن دل بر سر صد برزی و در بر سر است تیر است و چیت تیر سر او کسب شد و بر پیرزی

در بر آید  
ه تیر از صاحب (بدین) بکلمه کیم ۹. و از کفر رفتی م (بدین) میروا (مقدم) است نموده

پایان

هم در تیر است که از بر سر است و بر سر جمعه رفتند . که حسن رضی تیر ای

و سر آید از عمارت سال ۱۳۸۸ هجری

